

اندیشه‌های فلسفی
سال اول - شماره اول - زمستان ۸۳
ص ۳۳ - ۴۸

مفهوم «محرک نخستین» در اندیشه ارسطو*

دکتر رضا برنجکار**

چکیده

ارسطو از راه حرکت، وجود محرک نامتحرک نخستین را اثبات و نام «خدا» را بر آن اطلاق می‌کند. او ویژگی‌هایی چون محرک بودن از طریق معشوقیت، تعقل، علم، سرمدیت، فعلیت تام و کامل‌ترین موجود را در مورد خدا می‌پذیرد؛ اما ارسطو در مورد وحدت یا کثرت محرک‌های نامتحرک در تردید به سر می‌برد و در نهایت بر اساس علم نجوم زمانش، ۴۹ محرک نامتحرک را اثبات می‌کند و همه آن‌ها را «محرک‌های نامتحرک نخستین» می‌نامد؛ اما گاه تنها در مورد یکی از این محرک‌ها از واژه «نخستین» استفاده می‌کند و دیگر محرک‌ها را دومین و سومین و... می‌نامد. موضوع اصلی این مقاله روشن ساختن معنای «نخستین» در این عبارت هاست. پس از نقد و بررسی برخی احتمال‌ها و نظریات، پیشنهاد این نوشتار آن است که واژه نخستین به دو صورت و در نتیجه به دو معنا به کار رود: گاه

* تاریخ دریافت: ۸۳/۴/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۸۳/۷/۲۷

** استادیار مجتمع آموزش عالی قم.

بدون لحاظ ارتباط محرک‌های نامتحرک بر همه آنها واژه نخستین اطلاق می‌شود و گاه برای بیان ارتباط آنها. در صورت اول، نخستین بودن همه محرک‌های نامتحرک از آن روست که همه آنها مبدأ حرکت‌های نخستین در سپهرهای نخستین‌اند؛ چرا که سپهرها و حرکت هایشان نسبت به موجودات زمینی و حرکت هایشان نخستین‌اند؛ اما سپهرها نسبت به یکدیگر از لحاظ مکانی نخستین و دومین و سومین هستند و به این لحاظ مبدأ حرکت سپهر نخستین، محرک نخستین نامیده می‌شود و مبدأ حرکت سپهر دومین، محرک دومین و همین طور سایر مبدأهای حرکت سپهرهای بعدی، محرک‌های بعدی نامیده می‌شوند.

واژگان کلیدی: نخستین، محرک، نامتحرک، حرکت، متحرک، سپهر، فکر.

هدف اصلی این نوشتار بررسی معنای «نخستین» در عبارت «محرک نخستین»^۱ است. اما قبل از آن اشاره‌ای خواهیم داشت به چگونگی رسیدن ارسطو به محرک نخستین، و پس از آن مختصری از ویژگی‌های محرک نخستین یا خداشناسی ارسطو خواهیم گفت.

مقدمه

ارسطو خدا را از راه برهان حرکت اثبات می‌کند. او همچون فلاسفه دینی، فلسفه را برای رسیدن به الهیات انتخاب نکرد؛ بلکه هدف او - همچون دیگر فیلسوفان یونان باستان - تبیین طبیعت مشهود و چگونگی و چرایی آن بود. این هدف، او را به بحث حرکت و تغییر کشاند؛ چرا که «حرکت، خصوصیت اصلی طبیعت است» (بارنز، ۱۹۹۱ م، ص ۴۲۳)؛ و طبیعت، «اصل حرکت و تغییر» می‌باشد (همان، ص ۳۴۲). بدین سان طبیعت‌شناسی برای او به مطالعه و شناخت حرکت و ویژگی‌های آن تبدیل می‌شود. مروری بر کتاب فیزیک (سماع طبیعی یا طبیعیات) این مطلب را بروشنی نشان می‌دهد.

البته ارسطو وظیفه فلسفه به معنای عام آن را کشف علت‌های چهارگانه پدیده‌ها، و وظیفه فلسفه اولی را کشف علت‌های نهایی عالم می‌داند. او در این مسیر به علت فاعلی حرکت یا محرک می‌پردازد و با پی‌گیری سلسله متحرک‌ها و محرک‌ها به حرکت مستدیر و جاویدان سپهر (فلک) و محرک نا متحرک نخستین منتهی می‌شود و نام «خدا»^۲ را بر آن می‌نهد.

۱. واژه یونانی محرک نخستین، در ترجمه‌های انگلیسی به *First mover* یا *Prime mover* و در ترجمه‌های عربی و فارسی به محرک اول، محرک اولی و محرک نخستین ترجمه شده است؛ بنابراین در معنای لغوی این واژه اختلاف نظری وجود ندارد، مسأله مورد بحث معنای فلسفی محرک نخستین در عبارت‌های ارسطوست (پزن، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲؛ شرف، ۱۳۶۶، ص ۳۹۹).

2. Theos.

ویژگی‌های محرک نخستین

۱. محرک بودن

مهم‌ترین ویژگی خدای ارسطو، محرک بودن است؛ چراکه ارسطو از طریق حرکت به خدا رسیده و خدا از دیدگاه او موجودی است که حرکت‌های جهان به او منتهی می‌شود و بدون او حرکت‌های جهان قابل توجیه نخواهد بود؛ بنابراین خدای ارسطو، خدای هستی بخش و آفریننده نیست؛ زیرا ارسطو هیچ‌گاه اصل وجود موجودات را مورد پرسش قرار نمی‌دهد تا از طریق براهینی چون برهان وجوب و امکان به خدای هستی بخش و واجب الوجود برسد؛ گذشته از این که ارسطو در مباحث مربوط به طبیعت‌شناسی، خلقت و کون و فساد مطلق را امری محال تلقی کرده است (در ادامه به این بحث باز می‌گردیم).

ارسطو محرک بودن خدا را مانند محرک‌های طبیعی نمی‌داند؛ زیرا به اعتقاد ارسطو محرک طبیعی با متحرک در تماس است (بارنز، ۱۹۹۱ م، ص ۴۰۹)؛ و چنین محرکی خود نیز متحمل حرکت و تغییر خواهد شد، چون عکس‌العملی از متحرک بر محرک وارد می‌آید (همان، ص ۳۴۴)؛ بنابراین اگر محرک بودن خدا مثل دیگر محرک‌ها باشد خدا متحرک و متغیر خواهد بود، در حالی که این امر نادرست و محال است و با صفات الهی چون نامتحرک و غیرمادی بودن نمی‌سازد.

ارسطو برای حل این مشکل، محرک بودن خدا را از راه علیت غایی توجیه می‌کند؛ بدین سان محرک اول با معشوق بودن باعث میل و کشش متحرک اول به سوی خود می‌گردد و همین میل باعث حرکت مستدیر سپهرها می‌گردد (همان، ص ۱۶۹۴ و نوسباوم، ۱۳۷۴، ص ۷۵).

سؤالی که در این جا قابل طرح است این که اگر محرک نامتحرک، علت غایی حرکت نخستین است، پس علت فاعلی این حرکت چیست؟ برخی ارسطو‌شناسان معاصر چون دیوید راس و کاپلستن معتقدند که در نظر ارسطو خداوند از طریق غایی بودن علت فاعلی است (راس، ۱۹۹۵ م، ص ۱۸۶ و

کاپلستن، ۱۹۸۵ م، ج ۱، ص ۳۱۵؛ اما این نظر درست به نظر نمی‌رسد؛ چون به هر حال طبق مبنای ارسطو علت فاعلی در تماس با متحرک و متحمل حرکت و تغییر است؛ پس علت فاعلی حرکت سپهر نخستین باید موجود دیگری باشد. برخی شارحان بزرگ فلسفه ارسطو همچون تئوفراست، اسکندر افرویدیسی، ابن سینا و ابن رشد معتقدند که نفس سپهر، علت فاعلی حرکت است. تئوفراست شاگرد مقرب ارسطو و جانشین او در مدرسه، پس از این که محرکیت خدا را از دیدگاه ارسطو به شکل محبوبیت و علیت غایی تفسیر می‌کند، می‌گوید: «اگر خواهش و میل، و مخصوصاً میل به بهترین، با فعالیت روحی ارتباط دارد؛ پس - در صورتی که مقصود از خواهش و میل تمثیل نباشد - لازم می‌آید اجسامی که به سبب این میل حرکت می‌کنند، دارای نفس باشند» (لطفی، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴۴۱؛ بدوی، ۱۹۷۸ م، ص ۲۵۴۳؛ ابن رشد، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۵۹۳ - ۱۵۹۵؛ بدوی، ۱۹۸۵ م، ص ۲۸).

۲. فاعل و عالم بودن

از بحث قبل نتیجه می‌شود که خدای ارسطو در جهان کاری نمی‌کند؛ چون از یک سو خالق جهان نیست و از سوی دیگر محرک بودن او به معنای معشوق بودن است و او علت فاعلی و ایجاد کننده حرکت نیست؛ به تعبیر ژیلسون، خدای ارسطو «حتی خالق خود حرکت هم نمی‌توانست بود» (ژیلسون، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۲۰)؛ اما ارسطو معتقد است خداوند چون حی و زنده است باید کاری بکند. او این کار را تعقل، آن هم تعقل در ذات می‌داند. او در کتاب اخلاق نیکو ماخس می‌گوید: «همه مردمان می‌پذیرند که خدایان زندگی می‌کنند و در نتیجه، عمل می‌کنند... اما اگر از موجود زنده عمل کردن و به طریق اولی ایجاد کردن را سلب کنید چه چیزی جز تأمل باقی می‌ماند» (بارنز، ۱۹۹۱ م، ص ۱۸۶۳). او در کتاب متافیزیک می‌گوید: «اندیشه‌ای که به خودی خود (بذاته) است، معطوف به چیزی است که در حدّ اعلا بهترین است، و اندیشه در عالی‌ترین حدّ آن به چیزی معطوف است که در حدّ اعلا بهترین است. عقل از راه اتحاد (یا اشتراک) با معقول، به خودش می‌اندیشد» (همان، ص ۱۶۹۵).

بدین ترتیب ارسطو عالم بودن به ذات را برای خدا اثبات می‌کند و آن را تنها فعل خدا می‌داند. او علم خدا را به غیر را مستلزم تغییر و نقص در خدا دانسته، آن را رد می‌کند (همان، ص ۱۶۹۸).

۳. سرمدی بودن

از آن‌جا که ارسطو حرکت و به طور مشخص حرکت مستدیر سپهرها را پیوسته و سرمدی می‌داند، محرک چنین حرکتی نیز باید سرمدی باشد (همان، ص ۴۳۲).

۴. نامتناهی بودن

به نظر ارسطو شیء متناهی نمی‌تواند علت حرکت در زمان نامتناهی باشد (همان، ص ۴۴۴)، و چون حرکت سرمدی است، پس محرک نخستین نیز باید نامتناهی باشد.

۵. جوهر مجرد و بالفعل (عقل) و کامل‌ترین موجود بودن

خدا جوهر است؛ چون «جوهرها نخستین‌ها از موجوداتند» (همان، ص ۱۶۹۳) و اعراض به تبع جواهر موجودند و خدا جوهر بالفعل و مجرد است؛ زیرا در غیر این صورت بالقوه خواهد بود و موجود بالقوه ناقص است و برای فعلیت یافتن متحمل تغییر و حرکت خواهد شد، در حالی که خدا محرک نامتحرک است (همان، ص ۱۶۹۳). ارسطو جوهری را که فعلیت محض بوده و هیچ قوه‌ای در آن نباشد، عقل می‌نامد. از همین رو ارسطو واژه فکر یا عقل را در مورد محرک نخستین یا خدا به کار می‌برد (همان، ص ۱۶۹۴) و چون عقل برای ارسطو برترین و کامل‌ترین موجود است (همان، ص ۱۶۹۸) و خدا نیز بهترین موجود است (همان، ص ۱۶۹۵)؛ پس نام خدا را در مورد محرک نخستین به کار می‌برد. بدین ترتیب، خدا، عقل، محرک نامتحرک و محرک نخستین موجود واحدی است.

۶. کثرت محرک‌های نخستین

عبارت‌های ارسطو دربارهٔ وحدت یا کثرت و نیز تعداد محرک‌های نخستین یکسان نیست. در کتاب سماع طبیعی با تردید در مورد وحدت و کثرت محرک نخستین سخن گفته شده و گاه وحدت آن تأیید شده است؛ برای مثال در این کتاب آمده است:

«پس اگر حرکت سرمدی است، محرک نخستین،^۱ نیز اگر فقط یکی باشد، سرمدی خواهد بود، و اگر محرک‌های نخستین بیش از یکی باشد، کثرتی از چنین محرک‌های سرمدی موجود خواهد بود؛ اما شایسته است که ما فرض کنیم، محرک نخستین به جای کثیر واحد باشد. و به جای آن که عددی بی نهایت باشد، عددی محدود باشد. هنگامی که نتایج حاصله از هر یک از فرضیات فوق یکی گردند، باید نتیجه فرض نماییم که تعداد چیزها محدود است و نامحدود نیست؛ زیرا در موجودات طبیعی، در صورت امکان آن چه محدود است و بهتر است، باید که هستی یابد و نه عکس آن» (بارنز، ۱۹۹۱ م، ص ۴۳۲)؛ اما ارسطو در کتاب دوازدهم از متافیزیک، که به طور مستقل و مبسوط به خداشناسی و مسأله وحدت و کثرت محرک نخستین پرداخته، صریحاً کثرت محرک نخستین را پذیرفته و بر آن اقامهٔ برهان نموده است. او حتی در این کتاب تعداد محرک‌های نخستین را نیز مشخص کرده است. خلاصه ادعا و استدلال ارسطو این است که هر نوع حرکت نخستین و جاودانه که از آن سپهر (فلک) است، نیازمند یک محرک نخستین است و بر اساس ستاره‌شناسی رایج در زمان ارسطو ۵۵ یا ۴۹ سپهر و در نتیجه ۵۵ یا ۴۹ نوع حرکت نخستین وجود دارد؛ بنابراین وجود لااقل ۴۹ محرک نخستین ضروری است. ارسطو می‌گوید: «پس عدد مجموع سپهرها ۵۵ خواهد بود؛ اما اگر به ماه و خورشید، حرکت‌هایی را که از آن‌ها سخن گفتیم نیفزاییم آن گاه شمار سپهرها ۴۹ خواهد بود؛ پس بگذاریم شمار سپهرها این اندازه باشد. بدین سان می‌توان احتمالاً جوهر و مبادی نامتحرک را نیز همین تعداد انگاشت؛ زیرا از ضرورت سخن گفتن را باید به دانشمندان نیرومندتری واگذارم»

1. First Mover.

(همان، ص ۱۶۹۷).

ابن سینا، در شرح این عبارت ارسطو، به آن اشکال می‌کند که چرا یک معشوق [محرک نخستین] نمی‌تواند باعث تحریک اشیای متعدد گردد (بدوی، ۱۹۸۷ م، ص ۲۸)؛ اما در کتاب اشارات خود به اشکالش پاسخ می‌دهد و سخن ارسطو را توجیه می‌کند. او می‌گوید: «اگر عقل واحدی معشوق سپهرها باشد، باید همه سپهرها به صورت واحدی متحرک باشند، در حالی که این گونه نیست» (ابن سینا، ۱۴۱۳ ق، ج ۳، ص ۱۶۵).

بر اساس مطالب بالا، ارسطو در کتاب اصلی خداشناسی‌اش که به نظر بیگر، پدر ارسطوشناسی معاصر، گویای آخرین دوره حیات علمی‌اش نیز هست (شرف، ۱۳۶۷ ش، ص ۲۶ و بدوی، ۱۹۸۰ م، ص ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۹۵ - ۱۹۷)؛ بر اساس ستاره‌شناسی زمانش، حداقل ۴۹ محرک نخستین، یا عقل را اثبات می‌کند. همان گونه که ابن سینا بر اساس ستاره‌شناسی بطلمیوس ده محرک نخستین یا خدا را اثبات می‌کند، با این تفاوت که او خدا را همان محرک نخستین نمی‌داند، بلکه بر اساس برهان وجوب و امکان خدا را هستی بخش محرک‌های نخستین قلمداد می‌کند. (کاری که ارسطو بر آن توفیق نیافت و به دانشمندان نیرومندتر از خود واگذار کرد).

سؤال قابل طرح در این جا آن است که کلمه نخستین یا اول، افعَل التفضیل یا صفت برترین است و در نتیجه، اول و نخستین در هر مورد از جمله محرک بودن یکی بیش تر نخواهد بود؛ پس چگونه از تعداد محرک‌های نخستین سخن می‌گویید و در نهایت ۴۹ محرک نخستین را می‌پذیرد؟ این سؤال، پرسش اصلی این نوشتار است و لازم است مستقلاً به آن پرداخته شود.

مفهوم «نخستین» در واژه «محرک نخستین»

دیدیم که ارسطو درباره وحدت یا کثرت محرک‌های نخستین سخن گفت و در کتاب متافیزیک تعداد مبادی نامتحرک یا محرک‌های نخستین را ۴۹ عدد دانست؛ پس ارسطو اصطلاح محرک

نخستین را بر بیش از یک محرک اطلاق می‌کند. از کتاب سماع طبیعی این عبارت را نقل کردیم که: «اگر تعداد محرک‌های نخستین بیش از یکی باشد؛ اما ارسطو در کتاب متافیزیک پس از اثبات ۴۹ محرک نامتحرک، یکی از آن‌ها را نخستین معرفی می‌کند و دیگری را دومین و همین طور. او می‌گوید: «پس این که این محرک‌ها، جواهر هستند و از آن‌ها یکی نخستین است و دیگری دومین، به همان ترتیب حرکت مکانی ستارگان، نکته‌ای آشکار است» (بارنز، ۱۹۹۱ م، ص ۱۶۹۶).

بر این اساس ارسطو، کلمه نخستین را فقط بر یک محرک نامتحرک اطلاق می‌کند و گاه بر همه محرک‌های نامتحرک. بدین ترتیب به نظر می‌رسد ارسطو معنای یگانه‌ای از واژه «نخستین» در این دو عبارت قصد نکرده است. در این جا احتمالاتی را که درباره معنای «نخستین» قابل فرض است مطرح می‌کنیم تا ببینیم کدام معنا یا معانی بر اساس مبانی ارسطو می‌تواند از دو جمله مورد نظر قصد شود: نخستین احتمالی که درباره واژه «نخستین» یا «اول» مطرح می‌شود، همان است که ابن سینا و دیگر فیلسوفان اسلامی درباره خدا به کار می‌برند. مقصود از اول، اولیت وجودی است. فارابی و ابن سینا و پس از آن‌ها دیگر فیلسوفان اسلامی و برخی فیلسوفان مسیحی بر اساس برهان وجوب و امکان، سلسله موجودات را به یک واجب الوجود منتهی می‌دانند که منشأ و سرسلسله وجود همه موجودات و در نتیجه اولین موجود است.

در این اصطلاح، مقصود از اولیت، اولیت زمانی نیست، بلکه اولیت وجودی و طولی به معنای هستی بخشی و علیت نسبت به دیگر موجودات مقصود است.

اشکالات این تفسیر به قرار زیر است:

۱. بر اساس این تفسیر، فقراتی که ارسطو در آن‌ها از کثرت محرک‌های نخستین سخن می‌گوید قابل توجیه نیست؛ چون تنها یک محرک نخستین به معنای مذکور قابل تصور است.
۲. ارسطو هیچ‌گاه درباره اصل وجود موجودات و وابستگی آن‌ها به خدا سخن نگفته است؛ بلکه وابستگی موجودات را به خدا از راه حرکت آن‌ها اثبات کرده است نه وجود آن‌ها.

۳. ارسطو هر نوع هستی بخشی و خلقت و تکوین مطلق را انکار کرده است و در مواضع متعدد علیه آن استدلال کرده است. به اعتقاد او حرکت‌ها و تغییرات موجودات در میان اضداد سه مقوله کمیت، کیفیت و مکان رخ می‌دهد و در فرآیند حرکت، موضوع و ماده، ضدی را از دست می‌دهد و ضد دیگری را دارا می‌شود؛ اما کون و فساد مطلق در میان نقیضین یعنی یک جوهر و عدم آن است. از سوی دیگر به نظر ارسطو وجود موضوع و ماده در دو نوع تغییر و فعل و انفعال ضروری است، در حالی که در کون و فساد مطلق، ماده‌ای که قبل و بعد از کون و فساد موجود باشد، وجود ندارد. ارسطو می‌گوید: «ماده به عنوان قوه، ذاتاً نابود می‌شود؛ بلکه به ضرورت بیرون از حوزه کون و فساد است؛ زیرا اگر ماده به وجود می‌آمد، لازم بود چیزی به عنوان موضوع نخستین موجود باشد تا ماده از آن به وجود آید و آن موضوع نخستین بایستی در ماده باقی می‌ماند، در حالی که این طبیعت، ذات خاص خود ماده است؛ بنابراین ماده بایستی موجود می‌بود، پیش از آن که موجود شود؛ زیرا تعریف من از این ماده چنین است: نخستین موضوعی که هر شیء از آن به وجود می‌آید و خود موضوع در شیء که به وجود آمده است باقی می‌ماند (همان، ص ۳۲۸). به اعتقاد ارسطو کون و فساد نسبی و جزئی به این معناست که ماده‌ای خاص در فرآیند کون و فساد صورتی خاص را می‌پذیرد یا از دست می‌دهد؛ همانند فرایند تبدیل یک دانه به بوت.

ارسطو در کتاب‌های متعددش همچون سماع طبیعی، متافیزیک، کون و فساد و درباره آسمان دلایل متعددی در رد تکوین مطلق و هستی بخشی اقامه کرده که طرح و بحث در خصوص آن‌ها از حوصله این نوشته خارج است (همان، ص ۲۸).

ابن سینا در شرح عبارت منقول از ارسطو می‌گوید: «اگر مراد از اول و ثانی و ترتیب محرک‌های نامتحرک برقراری رابطه علیت در میان آن‌هاست، این مطلب از عبارات ارسطو به دست نمی‌آید» (بدوی، ۱۹۸۷ م، ص ۲۸).

احتمال دیگر این است که مقصود از اول بودن، شرطیت در وجود است؛ این احتمال نیز نادرست

است؛ زیرا وجود محرک‌های نامتحرک به چیز دیگر مشروط نیست و یک محرک نامتحرک نمی‌تواند شرط وجود محرک نامتحرک دیگری باشد.

سومین احتمال درباره معنای نخستین، نخستین از لحاظ زمانی است؛ یعنی یکی از محرک‌های نامتحرک زمان بیش‌تری را موجود بوده و دیگری زمان کم‌تری را. این احتمال نیز نادرست است؛ زیرا از ویژگی‌های مسلم محرک‌های نامتحرک، سرمدی بودن آن‌هاست.

کاپلستن احتمال دیگری را مطرح می‌کند؛ به پیشنهاد او کلمه «اول» به معنای اعلا فهمیده شود (کاپلستن، ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص ۴۲۸).

اشکالات این احتمال عبارتند از:

۱. این که از واژه «نخستین» اعلا و کامل‌ترین قصد شود خلاف ظاهر است.
۲. تنها یک موجود می‌تواند کامل‌ترین موجود باشد، در حالی که ارسطو در برخی عبارات‌ها از کثرت محرک‌های نخستین سخن می‌گوید.
۳. اگر معنای کامل‌ترین را صرفاً در مورد عبارتی که ارسطو یکی از محرک‌های نامتحرک را نخستین می‌داند و دیگری را دومین و همین‌طور موارد بعد صادق بدانیم باز دچار مشکلاتی خواهیم شد از جمله:
 - ۱-۳. طبق مبانی ارسطو، موجودی که ناقص‌تر است، میل و عشق به کامل‌تر داشته و به سمت آن حرکت خواهد کرد؛ زیرا موجودات عاشق کمال و صور برتر هستند؛ پس هر محرک نامتحرک نسبت به محرک نامتحرک کامل‌تر حرکت خواهد کرد. این مطلب با فرض ارسطو که همه ۴۹ محرک را نامتحرک می‌داند، ناسازگار است.

- ۲-۳. از اوصاف محرک نامتحرک یا عقل، «وجود نامتناهی» و «کامل‌ترین موجود» است؛ پس اگر نخستین به معنای کامل‌ترین باشد، از میان محرک‌های نامتحرک تنها یکی از آن‌ها واجد این اوصاف

است و تخصیص اوصاف محرک نامتحرک به یکی از آن‌ها دلیل قاطعی می‌طلبد. حال می‌پردازیم به تفسیری که نویسنده پس از دقت در تعابیر مختلف ارسطو به آن رسیده است: ارسطو واژه «نخستین» را در مواضع مختلفی به کار می‌برد: گاه برای توضیح ارتباط محرک‌های نامتحرک از آن استفاده می‌کند (مثل عبارت اخیر که از ارسطو نقل شده است) و گاه همان طور که قبلاً نقل کردیم این واژه را بر محرک نامتحرک اطلاق می‌کند و گاهی نیز در مورد حرکت به کار می‌برد (بارنز، ۱۹۹۱ م، ص ۴۳۵ و ۱۶۹۴). در مواردی که کلمه نخستین بر محرک نامتحرک اطلاق می‌شود و نه برای بیان ارتباط محرک‌های نامتحرک، محرک نامتحرک خواه واحد باشد و خواه کثیر، این کلمه با کار می‌برد. در این موارد باید واژه «نخستین» معنایی داشته باشد که قابلیت صدق بر کثرتی از محرک نامتحرک را - با همان ویژگی‌هایی که ارسطو برای محرک نامتحرک بر می‌شمرد - داشته باشد. در این معنا نخستین بودن یک محرک نامتحرک باید نسبت به چیز دیگری غیر از محرک نامتحرک دیگر باشد. به نظر می‌رسد محرک نخستین، محرکی است که حرکت نخستین را پدید آورده است. مقصود از حرکت نخستین، حرکت مستدیر و جاویدان است که در همه سپهرها وجود دارد. نخستین بودن حرکت سپهر نسبت به حرکت‌های موجود در زمین یعنی عالم تحت القمر است. بدین سان نخستین بودن محرک نامتحرک نسبت به حرکت نخستین است. از سوی دیگر نخستین بودن حرکت سپهر در همه معانی نخستین، می‌تواند صادق باشد. ارسطو ضمن بر شمردن معانی نخستین، یعنی تقدم زمانی، شرطیت در وجود و کمال هستی، همه این معانی را در حرکت مکانی مستدیر و جاویدان سپهرها صادق می‌داند (همان، ص ۴۳۵).

بر اساس این معنای پیشنهادی، متحرک‌های نخستین، سپهرها، حرکت‌های نخستین، حرکت‌های سپهرها؛ و محرک‌های نخستین، عقول یا محرک‌های نامتحرک هستند. اما فقره‌ای را که ارسطو واژه نخستین و دومین و سومین را درباره ارتباط محرک‌های نامتحرک به کار می‌برد و تنها بر یکی از این محرک‌ها واژه نخستین را اطلاق می‌کند چگونه باید تفسیر کرد؟ در

این فقره هم نخستین بودن یک محرک نامتحرک نسبت به متحرک (سپهر) و حرکت آن اطلاق می‌شود؛ اما به گونه دیگر. توضیح این که سپهرها غیر از این نقطه اشتراک که همگی دارای حرکت مستدیر و جاویدان هستند و حرکتشان نسبت به حرکت‌های عالم تحت القمر نخستین است، دارای نقطه افتراق نیز هستند. تفاوت سپهرها به مکان آن‌هاست؛ بدین ترتیب که یکی از آن‌ها محیط بر همه آن‌هاست و دیگری پس از آن قرار دارد و همین طور، تا به زمین می‌رسیم که در نقطه مرکزی همه سپهرهای مستدیر قرار دارد. سپهر محیط، آسمان نخستین نامیده می‌شود که متحرک نخستین نیز هست. سپهر بعدی، آسمان دوم و متحرک دوم، تا به چهل و نهمین سپهر برسیم. در نتیجه، محرک نامتحرکی که معشوق سپهر دوم است، محرک دومین نامیده می‌شود و همین طور. بدین سان ترتیب محرک‌های نامتحرک از جهت نخستین و دومین و سومین بر اساس ترتیب مکان سپهرهاست. به جمله ارسطو که مورد بحث است دقت کنید: «پس این که این محرک‌ها، جواهر هستند، و از آن‌ها یکی نخستین است و دیگری دومین به همان ترتیب حرکت‌های مکانی ستارگان، نکته‌ای آشکار است» (همان، ص ۱۶۹۶).

نتیجه

ارسطو واژه «نخستین» را در مورد «محرک نخستین» همیشه به یک معنا به کار نمی‌برد. او گاه این واژه را بر محرک‌های نامتحرک اطلاق می‌کند، بدون آن که بخواهد ارتباط محرک‌ها را مشخص کند. در این مورد، همه محرک‌های نامتحرک را نخستین می‌داند و گاه برای روشن کردن ارتباط محرک‌های نامتحرک از این واژه استفاده می‌کند. در این مورد، تنها بر یکی از این محرک‌ها واژه نخستین را اطلاق می‌کند و دیگر محرک‌های نامتحرک را دومین و سومین و ... می‌داند.

در مورد اول: مقصود از نخستین بودن محرک‌های نامتحرک این است که همه آن‌ها مبدأ حرکت‌های نخستین می‌باشند که از آن متحرک‌های نخستین سپهرهاست. نخستین بودن سپهرها و

حرکت‌های آن‌ها نیز نسبت به موجودات زمینی و حرکت آن‌هاست.

در مورد دوم: مقصود از نخستین بودن یک محرک نامتحرک و دومین و سومین بودن دیگر محرک‌های متحرک این است که آن‌ها مبدأ حرکت نخستین سپهر و دومین سپهر و سومین سپهر از لحاظ مکانی هستند.

باید توجه داشت که همه سپهرها و حرکت آن‌ها نسبت به موجودات زمینی و حرکت‌های آن‌ها نخستین هستند؛ اما از لحاظ مکانی تنها یکی از این سپهرها (سپهر محیط) نخستین است و دیگر سپهرها، دومین و سومین هستند؛ و همین طور سایر سپهرها.

مأخذ

- ۱- ابن رشد، محمد؛ تفسیر ما بعد الطبیعه (تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۷ ش).
- ۲- ابن سینا، حسین؛ الاشارات و التنبیهات، الهیات، ج ۳ (تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۱۳ ق).
- ۳- بدوی، عبدالرحمن؛ ارسطو (بیروت، دارالعلم، ۱۹۸۰ م).
- ۴- بدوی، عبدالرحمن؛ ارسطو عند العرب (کویت، وكالة المطبوعات، ۱۹۸۷ م).
- ۵- بزّن، ژان؛ ارسطو و حکمت مشائی، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش).
- ۶- ژیلسون، اتین؛ روح فلسفه قرون وسطی (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ش).
- ۷- شرف؛ مقدمه کتاب متافیزیک ارسطو (تهران، ۱۳۶۷ ش).
- ۸- کاپلستن، فردریک؛ تاریخ فلسفه، ج ۱ (تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۲ ش).
- ۸- لطفی، محمدحسن (مترجم)؛ تئودور گمپرتس، متفکران یونانی، (تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵ ش).
- ۹- نوسباوم، مارتا؛ ارسطو، ترجمه عزت الله فولادوند (تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ ش).
- 10- Barnes, Jonathan (ed), Aristotle, "Metaphysics", The Complete Works of Aristotle, Princeton, Princeton University Press, 1991.
- 11- Barnes, Jonathan (ed), Aristotle, "Nicomachen Ethic's", The Complete Works of Aristotle, Princeton, Princeton University Press, 1991.
- 12- Barnes, Jonathan (ed), Aristotle, "On Generation and Corruption", The Complete Works of Aristotle, Princeton, Princeton

University Press, 1991.

13- Barnes, Jonathan (ed), Aristotle, "On the Heaven's", The Complete Works of Aristotle, Princeton, Princeton University Press, 1991.

14- Barnes, Jonathan (ed), Aristotle, "Physics", The Complete Works of Aristotle, Princeton, Princeton University Press, 1991.

15- Copleston, frederich, Aristory of Philosophy, London, An Image Book, 1985.

16- Ross, David, Aristotle, London, Routledge, 1995.